

حرف قافیه خوانده نمی‌شوند، قافیه محسوب می‌گردند. ببینیم معیار و محک منقد در انکار مبنای کتاب چیست؟ ایشان مبنای کتاب قافیه را باطر حی که خود برای قافیه نوشته‌اند سنجیده و چون تفاوتی در کار بوده است به این نتیجه رسیده‌اند که مبنای کتاب حقیر صحیح نیست! پس معیار قضاوت ایشان در کار آمد بودن کتاب بنده طرح خود ایشان است (مصادره بالمطلوب) اما اعتراضات بنائی که داشته‌اند درست از اینجا سر چشمه می‌گیرد که چون بر مبنای معترض بوده‌اند لاجرم چنان که باید و شاید مطالب کتاب را در نیافته‌اند و از این رو با اشکالاتی مواجه شده‌اند. پیش از آن که به اشکالات ایشان پاسخ گویم مختصری در اهمیت هجا که مبنای کتاب قافیه و مورد اعتراض اصلی ایشان است می‌نویسم:

در قدیم محک تقسیم و تقطیع کلمات به اجزای آن، ساکن و متحرک بود؛ با اشاعه علم زبانشناسی این معیار به هجا انتقال یافت. هر کلمه زبان فارسی همان طور که به ساکن و متحرک قابل تقسیم است به هجا نیز تقسیم پذیر است منتهی مقوله هجا کلی تر و آسان تر و دقیق تر و علمی تر از مقوله ساکن و متحرک است به طوری که در آموزش زبان فارسی (حتی در دبستان) از آن استفاده می‌شود. عروض و قافیه مبتنی بر کلمه هستند و کلمه به هجا قابل تقسیم است و اینک سال‌های سال است که کلمه را در عروض فارسی بر مبنای هجا تقطیع می‌کنند. و اما این که در مورد قافیه اعتراض کرده‌اند که هیچ یک از قدما و معاصران اعم از ایرانی و عرب و فرنگی هجا را مطرح نکرده و به قول ایشان «مرتبک چنین اشتباهی نشده است» باید عرض کنم که اشتباه می‌کنند:

این که چرا قدما از هجا استفاده نکرده‌اند (البته آن را مطرح کرده‌اند) از فرط بدیهی بودن قابل توضیح نیست، اما در باب مطرح کردن فرنگیان هجا را در قافیه، رجوع کنند به کتاب دکتر شفیع کدکی (استاد عزیزی که منتقد قبل از چاپ مقاله خود ایشان را به حکمیت انتخاب کرده بود). استاد مذکور در کتاب *ارجمند موسیقی شعر* صفحه ۴۶ آنجا که آرای ناقدان فرنگی را در باب قافیه ذکر می‌کند از جمله می‌نویسد: «Schutze چنین تعریف کرده است که قافیه صداهای مشابه دو هجای آخر است در پایان دو شعر و Edwinguest گفته است که قافیه توافقی است که بین دو هجا موجود است» والی آخر و رجوع به مأخذ مندرج در حواشی همان صفحه شود و نیز بنده ایشان را ارجاع می‌دهم به:

P. R. Heather, *Critical Exercises*, Longmans, 1959, P. 218 و اصولاً می‌توانند به هر فرهنگ ادبی *Literary Dictionary* که

در دسترس ایشان است رجوع فرمایند. علاوه بر این‌ها باید توجه داشت که مطالب علمی را به دو نحو می‌توان ارائه داد: یکی به صورت بیان نتایج و فرمول‌ها بدون این که در علل و اسباب آن‌ها بحث شود مثلاً بگوئیم وزن مثنوی مولوی فاعلاتن فاعلاتن فاعلن است و قافیه در کلمات «گفت و خفت»، «دُفت» است و آن مرکب است از مصوت + صامت + صامت. و دیگر به صورت تحلیلی و استدلالی به نحوی که نتیجه و فرمول، خود از مطاوی بحث بحاصل آید. چنان که پس از توضیح اصوات و تراکیب آن (فونم- مورفیم- هجا) به ارکان و سپس به امکانات مختلف ترکیب ارکان و سپس به وزن فاعلاتن ... برسیم و یا در قافیه جای صامت و مصوت را در کلام مشخص کنیم و بگوئیم که صامت و مصوت در خلاء وجود ندارد بلکه جای آن در هجاست و از طریق شناخت هجا، امکانات ترکیبی صامت و مصوت را کلاً بشناسیم والی آخر. و باید توجه داشت که امروزه شیوه مرسوم، همین روش دوم است. بدین ترتیب آن چه ایشان در یک صفحه به عنوان علم قافیه مطرح کرده‌اند فقط بیان نتایج است و آن چه که به چشم دیده می‌شود اما در آنجا البته راز قافیه، چگونگی به وجود آمدن آن، اسباب و علل آن، انواع مختلف قافیه و غیره ناگفته مانده است. و جالب است که عین نتایج ایشان (و نتایج مقاله‌یی از آقای ایرج وامقی در مجله آینده، سال ششم، شماره‌های ۵ و ۶ که بعد از کتاب من نوشته شده اما به ظن قوی آن را ندیده‌اند) در کتاب بنده به صراحت هست (منتهی این نتایج از روی اصول و با استدلال و توضیح به دست آمده است) و معلوم نیست که چطور می‌توانند روش بنده را قبول نداشته باشند حال آن که به همان نتایجی منجر شده است که مورد قبول خود ایشان است؟ بدون مبالغه باید صریحاً بگویم که قافیه فقط بر مبنای هجا می‌تواند از حیثیت علمی برخوردار باشد. با مبنای هجائی است که تمام دقایق علم قافیه به راحتی و دقت دریافته می‌شود و یک دلیل مهم در محق بودن آن این است که علم قافیه سنتی را در تمام موارد توضیح داده و تبیین می‌کند. مثلاً به آسانی می‌توان دریافت که آن چه قدما توجیه (حرکت پیش از روی) می‌گویند مصوت هجای CVC و آن چه حذو می‌گویند مصوت هجای CVCC است و یا اختلاف حرف قید در مباحث قافیه سنتی محدود به هجای CVCC است و C ما قبل آخر را اصطلاحاً حرف قید نامند. آن چه قدما ردف اصلی و ردف زاید و ردف مرکب گویند در هجای CVCC است که \bar{V} (مصوت بلند) ردف اصلی و C بعد از آن ردف زاید و مجموع آن دوردف مرکب است و قس علی هذا. امروزه علم عروض و قافیه به کمک مفهوم

بات ویژه
! نمی‌توان
نی در میان
ه طور کلی
دنی برای
رجم کتاب

مطالعات و

ساد

به سال

شمیسا

شکالات

بحث بر

بنائی را

خود را

می‌توانند

می‌توان

ماتی که

در همین قافیه کنار گذاشته می شود. بدین ترتیب هجای قافیه «مو»
می باشد (البته ابرو مرکب از دو هجاست اما هجای قافیه ru
است و نه دو هجا در قافیه نقشی ندارد).

در حین است در «بستیمشان - پیوستیمشان» که کلمات قافیه
برای یافتن هجای قافیه حروف زاید بر اصل را کنار
می گذاریم. پیوست و بست باقی می ماند، آوانویسی می کنیم (bast
- P) پس هجای قافیه CVCC است. صامت اول متغیر و بقیه
حروف ثابت اند. هرگاه به جای صامت اول حروف دیگری قرار
هم به توافقی دیگری می رسمیم: خست - هست - جست ...

می نویسند: نتوانسته قاعده بی پیدا کند و لاجرم گفته است که در
هجای قافیه، حروف بعد از آن همه تکرار متوجه قاعده نشده اند؟ این که

حروف بعد از روی در نظر گرفته نمی شود از بدیهیات علم قافیه
است زیرا حروف بعد از زوی مکرراند و این خود قاعده است.
می نویسند: بین مصوت کوتاه و بلند فرق می گذارد حال آن که لازم

بست و بدین جهت سه قاعده از شش قاعده ایشان زاید است
جواب: آن شش مطلب که اشاره می کنند قاعده نیست توضیح
قاعده است. قاعده فقط یکی است، چنان که در ص ۳۸ کتاب با

حروف درشت چاپ شده است: «صامت آغازی [هجا] قابل تغییر
در قافیه حروف ثابت و تغییر ناپذیر است... اساس شناخت قافیه
فقط در همین نکته است. حال این مطلب را در هر شش نوع هجا
با مثال بررسی می کنیم»

در مطرح مسأله مصوت کوتاه و بلند به ساختن هجا مربوط می شود
به قاعده قافیه و در حقیقت توضیح قاعده است. بدین ترتیب
اصاف خواهند داد که نه تنها «باری مضاعف بر دوش محصل
بجایزه نیست که کمکی است برای بهتر فهمیدن قاعده یگانه و
اساسی قافیه.

می نویسند: که نگارنده اخیراً به این نتیجه رسیده است که الفبای
فونتیک در آموزش قافیه و عروض بی فایده است

جواب: اولاً، اینکه ایشان «اخیراً» به چه نتایجی رسیده اند چه
ربطی به من دارد؟ و ثانیاً اگر به چنین نتیجه درخشانی رسیده اند
پس چرا به من اعتراض کرده اند (البته به خطا) که: «اینجاست که
مؤلف محترم ناچار می شود از روش جدید و الفبای فونتیک عدول
کنند؛ باید توجه داشت که خط فارسی در نشان دادن حرکات دقیق
نیست از این رو علمای زبانشناسی و ادبای فرهنگ نویس از
آوانویسی استفاده می کنند و گمان نمی کنم که کسی جز ایشان در
قافیه آوانویسی تردیدی داشته باشد. و اما جواب این که چرا

الفبای فونتیک را در کتاب شرح و بسط نداده ام: آوانویسی جزو
ذاتیات علم عروض و قافیه نیست بلکه عرضی است، یعنی در
حقیقت برای کمک به فهم مطلب عنوان می شود نه به عنوان یک
ضروری. از این رو لازم نیست که حتماً قاعده تعیین کنیم که «ك»
را باید به صورت k نوشت و نه q و اگر کسی «ج» را به جای g
به صورت z نشان دهد خطا کرده است، خیر، غرض فقط دقت
کردن و توجه داشتن به مصوب هاست و آنکه دانش آموزان دوره
دوم دبیرستان با الفبای لاتین آشنا هستند. اما اگر دبیری بخواهد
خیلی دقیق و برطبق ضوابط و به اصطلاح استاندارد کار کند باید از
فرهنگ های لغت از قبیل معین و نفیسی استفاده برد و یا از کتب
شرق شناسان یا از دائرة المعارف ها (مثلاً دائرة المعارف اسلام) و
غیره سود جوید. و به هر حال تاکنون نشنیده ام که کسی در این
قسمت اشکالی داشته باشد. اما دلیل استفاده از همزه به شکل
فارسی آن، این است که چیز تازه ای که خارج از محدوده علم قافیه
باشد به دانش آموزان تحمیل نشود زیرا همان طور که مستحضرنند
در الفبای لاتین همزه نیست و زبان شناسان و ادبا برای نشان دادن
آن اشکالی از پیش خود جعل کرده اند (از جمله این علامت ؟).
گذشته از این ها باید دانست که همزه به همین شکل فارسی که در
کتاب نموده شده است در آوانویسی هم سابقه دارد.

می نویسند: مصوت مرکب در فارسی وجود ندارد و از این رو نباید
مطرح شود.

جواب: جز چند نفر انگشت شمار جمیع ادبا و زبان شناسان در
وجود مصوت مرکب متفق القول اند و اصولاً تاریخ زبان فارسی
(مخصوصاً با توجه به زبان های باستانی) و نیز علم عروض وجود
مصوت مرکب را اثبات می کنند. برای شرح بیشتر به کتاب تاریخ
زبان فارسی استاد خانلری رجوع کنند. به هر حال نظر مشکوک
یکی دو نفر باعث نمی شود که در یک کتاب درسی از عقیده رایج و
شایع عدول شود.

می نویسند (مکرراً): که کتاب قافیه براساس طرح ایشان نوشته
شده است.

جواب: همان طور که قداماً در تألیفات خود مطول و مختصر و کبیر
و صغیر داشته اند، بنده نیز، هم در عروض و هم در قافیه دو کتاب
مفصل نوشته ام و جزوه قافیه مختصر آن کتاب مفصل قافیه است.
در آن کتاب مفصل که برای دانشگاه آزاد نوشته شده است از مآخذ
بسیار اعم از فارسی و عربی و فرنگی استفاده شده است، از جمله
عنوان مقاله مختصر ایشان هم در فهرست مآخذ دیده می شود. به هر
حال از حدود ۶ سال پیش مطالب آن کتاب را در دوره فوق

«و سمی مثل منزولوع منزلی اقواء» و سپس به شق دیگری از اقواء یعنی اصراف - که آن هم در فارسی معمول نیست - اشاره می کند و می گوید: «و مثل منزلامع منزلا او منزلی اصرافاً» حال این که چنین قافیه‌هایی مطلقاً در شعر فارسی وجود ندارد. بدین ترتیب ملاحظه خواهند فرمود که آن چه برای ایشان ایجاد توهم کرده که اقوا در شعر فارسی غلط است البته اقوای مطرح در شعر عربی است نه آن اقوای مطرح در شعر فارسی. اما این که اقوا در شعر فارسی از عیوب است نه از اغلاط از دو مطلب زیر هم مستفاد می شود:

- ۱- اجماع جمیع قافیه نویسان متقدم و متأخر در این که اقوا از عیوب شعر است نه از اغلاط
- ۲- اشعار فراوانی از بزرگان ادب فارسی که در آن‌ها اقوا دیده می شود و اینک چند مثال:

چون بردریا زند تیغ پللك

به ماهی گاو گوید کیف حالك

خسرو و شیرین، مصحح وحید، ص ۲۷

که کرد این گنبد پیروزه پیکر
چنین بی روزن و بی بام و بی در
به هر نوعی که بشنیدم ز دانش
نشستم بر در او من مجاور
نه اندر کتب ایزد مجملی ماند
که آن نشنودم از دانا مفسر

ناصر خسرو، مصحح مینوی، ص ۵۳۳

جوانمرد را پیر دیرینه گفت
هنرمند باشی نباشد شگفت
نظامی، براهین العجم، ص ۱۲۷

و شعری از رشید و طواط ادیب و شاعر و عروضی معروف که در متن کتاب (ص ۴۶) آمده است و بیتی از نظامی که در تمرین ص ۴۷ درج شده است و مثال‌های فراوان دیگری که باید زحمت کسیده در مطاوی کتب قافیه مطالعه فرمایند.

می نویسند: قافیه را از مشخصات شعر دانسته است حال آن که فلاسفه آن را از مشخصات شعر ندانسته اند.

جواب: آن چه فلاسفه در این باب گفته اند مربوط به ماهیت شعر است و این که آیا قافیه از لوازم ماهوی شعر است و این که آیا می شود جنس شعر فاقد قافیه باشد؟ آن گاه به این سؤال پاسخ مثبت داده و اقوامی را نام برده اند که قافیه در اشعار ایشان معتبر (به همان مفهوم زبانشناسی معادل Relevant و Pertinent) نبوده است. مثلاً رجوع شود به معیار الاشعار (چاپ سنگی تهران - ص ۶) که در همین بحث می نویسد: «و چنین گویند که در اشعار یونانیان قافیه معتبر نبوده است...» واضح است که جای بحث از

این گونه مطالب در کتاب قافیه دبیرستانی نیست. آن چه بنده اشاره کرده ام این است که در شعر فارسی همواره قافیه وجود دارد و به عبارت دیگر قافیه از مشخصات شعر فارسی است و البته هیچکس نمی تواند در این سخن شك کند زیرا مبتنی بر مشاهده و استقرای تام و تمام است و نیز گفته ام که قافیه گاهی در نثر هم دیده می شود (سجع) و این نیز بدیهی و غیر قابل انکار است. و نمی دانم قصد منتقد از این گونه ایرادات چیست؟

می نویسند: که مطلبی ساده را پیچیده و مفصل ارائه کرده است که قابل فهم دانش آموزان نیست

جواب: اولاً اگر ۱۷ صفحه مطلب (که حدود شش صفحه آن تمرین است) برای ایشان مفصل جلوه کردم است (لابد به این دلیل که خودشان قافیه را در يك صفحه نوشته اند) باید عرض کنم که براهین العجم در علم قافیه (چاپ دانشگاه تهران) ۴۳۰ صفحه است و بنده مفصل همین قافیه دبیرستان را برای دانشگاه آزاد در ۱۳۵ صفحه نوشته ام. اما در مورد پیچیدگی مطالب از ایشان استدعا می کنم که کتاب قافیه دبیرستانی پیش از کتاب بنده را يك دور مطالعه فرمایند و سعی کنند که یکی از مباحث آن را بیاموزند. می نویسند: یکی از دبیران گفته که من هم چیزی از مطالب کتاب «سر در نیاوردم»

جواب: بنده عکس این مطلب را از دبیران با ذوق و فاضل که مدام با این جانب در تماس هستند شنیده ام. هر چند برخلاف کتاب عروض که به وسیله خود من در جلسات باز آموزی دبیران ادبیات تدریس شد کتاب قافیه از چنین موقعیتی برخوردار نگشت اما به استناد نامه‌های فراوانی که از دبیران فاضل در باب آسان و روشن بودن مطالب کتاب قافیه دارم مطمئنم که قریب به اتفاق دبیران در مطالب آن اشکال ندارند؛ اما البته احتمال عقلی وجود دارد که کسانی نیز در پاره‌یی از مطالب اشکال داشته باشند

۱. در المعجم چاپ قزوینی و مدرّس (ص ۲۸۳) لغات و عبارات به نحو دیگری است (البته جایهای دیگری هم از المعجم هست) بدین شرح: به جای فارسی: پارسی، به جای مجری: اختلاف مجری، به جای ناخوشر: فاحش تر، به جای نامی نهند: لقبی نهند